

میرزا شکورزاده

جایگاه رباعی در فولکلور تاجیک

ای چرخ فلک ستم تو بر ما کردی
ما را به جهان غریب و تنها کردی
کاری کردی که دشمنان شاد شوند
کافر نکنند آنچه تو بر ما کردی

(از فولکلور تاجیک)

دانشمندان شوروی سابق، از نخستین روزهای به اصطلاح پیروزی انقلاب بخارا، در کنار تحقیق و بررسی ادبیات کلاسیک ما، به گردآوری و بررسی و نشر آثار شفاهی تاجیکان آسیای میانه توجه خاصی داشتند و فولکلور تاجیک را بسیار رنگین و پربار و دارای سابقه دیرین تلقی کرده‌اند. در این زمینه می‌توان از پروفسور شادروان الکساندر بولدیریف و یاکوف نالسکی، کلودیا الوغزاده و... به نیکی یاد کرد. به عنوان نمونه استاد بولدیریف سالیان زیادی در گردآوری نمونه آثار شفاهی و پژوهش تاریخ بدخشان خدمت شایسته‌ای انجام داد و نخستین مجموعه از فولکلور تاجیک را در سال ۱۹۳۷ در شهر استالین‌آباد به نشر رساند. همچنین یاکوف نالسکی مدتها به گردآوری و تصحیح و تدوین و نشر آثار شاعر عامی بابایونس خدای‌دادزاده اشتغال ورزید و در چندین مجموعه پاره‌هایی از شعر او را چاپ کرد. نمونه آثار شفاهی تاجیکان، چه نثر و چه نظم، نه تنها در تاجیکستان، بلکه در شوروی سابق به زبان روسی و خارج از آن به زبان اقوام دیگر چندین بار به چاپ رسیده است.

در امور گردآوری و نشر و طبع این گنجینه بی‌انتهای و بررسی و تحقیق همه‌جانبه آثار شفاهی مردمی، نویسندگان و دانشمندانی چون لطف‌الله بزرگزاده، ناصرجان معصومی، استادان میرزا تورسون‌زاده، حبیب‌الله نظراف، واحدجان اسراری، رجب امان‌اف، اسدالله صوفی‌زاده، روزی احمد، مردان نعمت‌اف، بازار تلّواف، بهرام شیرمحمدزاده و دهها تن از شاگردان شعردوست و ادب‌پرور آن خدمت باارزش و ماندگاری کرده‌اند. جای خوشنودی است که شاعران صاحب‌نام ما، استادان مؤمن قناعت و لایق شیرعلی، خانم گلرخسار، گلنظر، قوت دولت و... از شیفتگان رباعی، تک‌بیتی، غزل و ترانه‌های مردمی هستند و در نشر کتابها در این زمینه با دانشمندان رشته فولکلور همکاری داشته‌اند.

شمار زیادی از تاجیکان (بیش از سی میلیون نفر) در افغانستان و ازبکستان به سر می‌برند و شهرهای بزرگ این دو کشور که امروز خارج از مرزهای تاجیکستان افتاده‌اند، اساساً فارسی‌زبان می‌باشند. باید از خدمات پاسداران فرهنگ تقدیر به عمل آورد که در زمانهای مختلف به گردآوری این گنج پریشان اقدام ورزیده‌اند و حتی به دوردست‌ترین گوشه و کنار آسیای میانه و افغانستان پیاده و سواره رفتند و از شیوه لالایی گفتن مادران، از لحظات پرشور و شوق عروس‌بیاران، روی‌بینان، جفت‌براران، بوریاکوبان، ختنه‌سوران و از لحظه‌هایی که درد و غم و مرگ به آنها هجوم می‌آورد و آنها در حالت سماع با جانگدازترین مرثیه‌ها با عزیزانشان بدرود می‌گفتند، همچون غواصی ماهر با محبت و دقت تمام، همه گوهر سخن را گرد آوردند و از گزند فراموشی نجات بخشیدند.

به قول استاد تورسون‌زاده، مردم ما طبیعتاً شاعرند و کم و بیش هر فردی از این قوم استعداد شاعری دارد. دلیل این گفته‌ها در دامان پاک مادر تاجیک به کمال رسیدن و پرورش یافتن و از قعر گل سیه تا اوج زحل همه مشکلات گیتی را حل کردن و با تیزی اندیشه و الماس تفکر مشتری و زهره را به سماع و رقص آوردنهای فرزند اوست.^۱ اغلب ادبیات‌شناسان

شوروی سابق بر این عقیده‌اند که ادبیات عالمگیر ما که بزرگترین نابغه‌ها و گنجهای علم و هنر به گنجینه تمدن بشری افزودند، از «مادر علوم»^۲ یعنی فولکلور منشأ گرفته است.

ادبیات شفاهی تاجیک تنوع بسیار رنگین دارد و آثاری ارزشمند و خلاق و آموزنده را در بر می‌گیرد. در غزل و غزلواره‌های مردمی، تک‌بیتی، دوبیتی، مثنوی و قطعه‌ها، افسانه، روایت، داستانهای منظوم و منثور، بهترین آرزو و آرمان آدمی، مبارزه نیروهای اهورایی علیه دسیسه‌های اهریمنی، ناز معشوق و ناله عاشق، درد غربت، محبت مادر، یاد وطن و امثال اینها به شکلهای گوناگون سروده شده‌اند.

مردم‌شناسان بر این باورند که طبیعت زیبا و روح‌نواز دیارشان، تاجیکان را به شعرگویی و رامشگری دعوت می‌سازد. آنها هنگام زمین‌شدگار کردن و دانه بر آن پاشیدن و گندم درودن و خرمن برداشتن و حتی کارهای دشواری همچون جمع‌آوری پنبه، زیر لب سرود، ترانه و چکامه می‌خوانند. مادران در کنار گهواره طفلان و پیرزنان در حین لباس‌دوزی و جوراب‌بافی و ریش‌سفیدان در روز جشن و سور سرود می‌خوانند و حتی در دشوارترین لحظات زندگی، شعر به دادشان می‌رسد. آنها در روز مصیبت و لحظه واپسین وداع با عزیزانشان، نوحه‌کشان سرود ماتم می‌خوانند، می‌گیرند و مرثیه‌ها می‌سرایند و بدین وسیله، آتش دل را تا اندازه‌ای فرو می‌نشانند.

در رشد و گسترش ادبیات شفاهی تاجیک، بدون تردید ادبیات کلاسیکی ما که شهرت جهانی دارد، تأثیرگذار بوده است و اگر عادلانه قضاوت نمایم، ادبیات و فولکلور هر دو خدمت‌بارزش متقابلی داشته‌اند. شایان ذکر است که گردآوری، چاپ و آموزش آثار شفاهی مردمی در سالهای حکومت شوروی پیشرفت چشمگیری داشت. چندین مجموعه فولکلوری با تیراژ مناسب (از پنج تا بیست سی هزار نسخه) به نشر رسید و اکنون صدها دستنویس از این آثار گرانبها در بخش فولکلورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان نگهداری

می‌شود و با کمال تأسف در تاجیکستان مثل روزگار پیشین دیگر امکان نشر مجموعه‌های فولکلوری به صورت پیاپی وجود ندارد. از سوی دیگر در ایران تا به امروز در زمینه تحقیق و معرفی نمونه‌های آثار شفاهی مردم تاجیک کاری چشمگیر صورت نگرفته که امید است در آینده یکی از بخشهای فعالیت فرهنگستان علوم هر دو کشور، تحقیق، پژوهش و معرفی گنجینه‌های ادبیات شفاهی فارسی‌زبانان باشد.

لازم به تذکر است که در ادبیات عامیانه تاجیک، رباعی و دوبیتی بیش از انواع دیگر شعر رواج یافته و در اکثر اوقات با ذوق خاصی سروده شده است. دانشمند صاحب‌نام استاد رجب امان‌اف کاملاً درست تأکید کرده است که رباعی گواهینامه آرزوها، دردها و شادی‌ها و غمها و خوش‌کامی‌ها و ناکامی‌های مردم در دوره‌های گوناگون بوده است.^۲ رباعی‌سرایی اساساً در بخشهای کوهستان تاجیک‌نشین، مانند استانهای ختلان و بدخشان، ناحیه‌های گرم، مسچاه، فلغر، پنجکنت، غانچی، استروشن، فیض‌آباد و بخش‌هایی از ولایت سرخان‌دریا و وادی حصار شادمان، رونق داشته و صرف نظر از برخی مشکلات رباعی‌سرایی، گویندگان صاحب‌ذوق توانستند در چهار مصرع یک جهان معنی را بگنجانند و حتی از صنایع مختلف ادبی ماهرانه استفاده برند. به طور مثال به این رباعی مردمی توجه نمایید:

حلاج جهان عجب تو قدرت داری

بنده‌ات همه در خواب و تو خود بیداری

رزق مننه پاشیدی به روی عالم

در گشتن و چیدنم تماشا داری

این رباعی را شاعر عامی، یوسف وفا سروده است که از لحاظ وزن و قافیه و دیگر قوانین شعر و شاعری عاری از کمبود است، جنبه مذهبی دارد و خواننده را وادار می‌سازد که از قدرت عظمت و بخشندگی خالق خود در غفلت نباشد.

ما برقراری رابطهٔ انسان با خدا را در رباعی مذکور مشاهده کردیم، اما عارف و اندیشه‌مند بی‌همتای نیشابور، حضرت عطار در ابیات زیر ارتباط درونی انسان با آفریدگارش را بسیار ژرف و ریشه‌دار و در حد عالی درک کرده است:

خطاب بنده و حق هر دو بشناس که تو «هو» گویی و حق «ایها الناس»
 خوشا هایی ز حق وز بنده هوایی میان بنده و حق های و هوایی
 این گونه معانی و مضامین مشابه در ادبیات مکتوب و شفاهی فارسی‌زبانان فراوان به چشم می‌خورد و بررسی موضوع یادشده خارج از بحث فعلی ماست.

جای بسی خوشنودی است که بیشتر رباعی‌ها و دوبیتی‌هایی که از سوی اشخاص صاحب‌ذوق سروده شده‌اند و از نگاه محتوا و رعایت وزن و قافیه و استفاده از دیگر صنایع شعری، عاری از کمبودند. ما در رباعیات مردمی با معنی و مضمونهای مذهبی، عرفانی و افکار صوفیانه نیز برخورد می‌کنیم و این قبیل ابیات بیشتر در لوح آرامگاه اشخاص معتبر، مساجد و مدارس و کاخ‌ها و کوشک‌های شهرهای پرآوازهٔ دیار حک شده‌اند. به طور مثال:

شاهی است که هر دو کون یک دانهٔ اوست
 شمعی است که جبرئیل پروانهٔ اوست
 ای اهل خرد چشم خرد را بگشای
 شبلی و جنید و لیث دیوانهٔ اوست^۴

در بیشتر موارد این گونه رباعیات را مردم عامی در تأثیر و یا تقلید شعرای مشهور ایجاد کرده‌اند که بعضی از این تقلیدها موفق و دلپذیرند:

دنیا به مثال کوزهٔ زرین است آب دهنم گه تلخ و گه شیرین است
 دل‌تنگ مشو که زندگی وزنین است این زنده‌جدایی به سر چندین است

رباعی فوق تحت تأثیر این رباعی شاعر عارف، پهلوان محمود خوارزمی سروده شده

است:

دنیا به مثال کوزه زرین است گه آب در او تلخ و گهی شیرین است
مغرور مشو که عمر ما چندین است این اسپ اجل همیشه زیر زین است^۵

جای تردید نیست که رباعیات عامیانه در هیچ صورت به پایه آثار استادان سخن نمی‌رسد اما جالب است که در این گونه تقلیدها، عناصر لهجی و واژگانی و تعبیرهای پیش پا افتاده خیلی کم به کار رفته شده و خواننده درک می‌کند که چنین اشعار، یا محصول طبع گهربار ادیبان کامل ماست و یا شاعر طبعی در حد توان خویش در ساختن و پرداختن آن زحمت به خرج داده است، مثلاً در سنگنوشته‌ای می‌خوانیم:

این صاحب قبر نامداری بوده‌ست در وقت خودش بزرگواری بوده‌ست
بر عمر مشو غره چنین خواهد شد او هم به بقا امیدواری بوده‌ست

دانشمندان فولکلورشناس بر این باورند که بخشی از آثار شاعران پرآوازه که پیوسته ورد زبانها بوده است (مثل غزلهای سعدی، حافظ، رباعیات خیام نیشابوری و دوبیتی‌های باباطاهر) با گذشت ایام با کمی تغییر و تحول تبدیل به «ادبیات شفاهی مردمی» می‌شوند و داخل نمودن آنها در مجموعه‌های فولکلوری جایز است و یا برعکس مردم اشعاری را می‌سرایند و آن را نسبت به شاعران زبردست می‌دهند که ما مصداق آن را بسیار دیده‌ایم.

گردآوری و نشر آثار شفاهی که جنبه عرفانی و مذهبی داشتند، در زمان شوروی ممنوع بود و به همین جهت شماری از این شعرها فراموش شدند. از این رو، آثار عامیانه، به ویژه رباعی در این دوران، آن اصالت و رنگ و بوی جذابی را که در گذشته داشت، تا حدودی از دست داد و در این باره حق به جانب شاعر محبوب ما استاد لایق است که از وقوع چنین رویداد ابراز ناخوشنودی کرده است:

آچَت مَنه می‌پایید به قیماق تگاو لنینه سلام می‌ریم دو سه کس مسکاو
وی جهت اثبات این مدعا دلیل می‌آورد و می‌گوید: «هر گاه این دوبیتی^۶ به اصطلاح
مردمی را می‌خوانم، باورم نمی‌آید که زاده فرهنگ مردمی باشد، زیرا من دوبیتی و رباعیات
مردمی را بسیار می‌خوانم و می‌پرستم و از آنها تقلید می‌کنم... مردم زرافشان و کولاب و
درواز که اصلاً رباعی و دوبیتی زاده طبع خداداد آنها بود، این یا آن بیت را با تقاضای زمان
تغییر داده، قرینه‌ها ساخته‌اند و بیت بالا هم بیشک در آغاز چنین نبوده و مصرع آخر اجباری
الحاق شده است»^۷.

با کمال تأسف رباعی و دوبیتی در دوران سلطه بلشویکی آن سوز و ساز طبیعی را که
در قدیم داشت، از دست داد و عده‌ای نه تنها رباعی کم‌ارزش، بی‌بند و بار و به اصطلاح
حضرت بیدل دهلوی «گدیه‌آور»^۸ گفته‌اند، بلکه از فرط ناآگاهی و دوری از جهان علم و
فرهنگ اسلامی، دست به انشای اشعار فحش‌آمیز زدند و در مجموعه‌های فولکلوری چنین
رباعی و دوبیتی‌های دور از اخلاق انسانی را تا اندازه‌ای می‌توان دید و ما حتی برای اثبات فکر
و تحلیل اینگونه «آثار مردمی» ذکر و اثبات آن را مناسب ندانستیم و تحقیق و ارزیابی
مسائل یادشده را به آینده و آیندگان وا گذاشتیم.

موضوع عشق در رباعیات مردم تاجیک از جایگاه خاصی برخوردار است و این عشق
اساساً زمینی است و فریاد عاشقان در بسیاری از موارد دل‌سنگ را هم به ناله می‌آورد و
عاشقان شکوه از عشق ناکام، روزگار و جامعه سفله‌پرور، فقر و ناداری خویش، دل‌سخت و
تهی از رحم و شفقت محبوبه و پدر و مادر سنگدل او و آرمانهای بر باد رفته را دارند. در این
قبیل رباعی‌ها، لطافت و زیبایی و شمیم گل‌های خودروی را می‌توان احساس کرد که لذت‌نا
تازه از تنور بر آمده را به یاد می‌آورد. به این رباعی توجه فرمایید:

از عشق تو درد می‌کند دندانم مانند طناب چرخ سرگردانم

من پیلته^۱ شوم میان انگشتانت شاید به وناغ^۱ تو برآید جانم^۱
 درد دندان یکی از بدترین دردهای جسمانی انسان است. بر اثر این درد، توان و خواب و
 خور همه از دست می‌رود. می‌بینیم که در این رباعی، شخص مبتلا به درد عشق نیز گرفتار
 چنین وضعیتی وخیم شده است. او چون فتیله در میان انگشتان محبوبش سوختن و افروختن
 و جان سپردن را از خدا می‌طلبد. ارزش ادبی چنین رباعی‌ها کمتر از رباعیات شاعران
 کلاسیک نیست. یا در رباعی دیگر ما شاهد یک جهان شادی و افتخار عاشق از عفت و پاکی
 و مستوری نگار برگزیده او هستیم. استفاده از تشبیه‌های بکر و دلربا در این رباعی دل
 خواننده را چون دل عاشق به وجد می‌آورد:

یارم پس در، خودم پس دروازه
 رنگش گل سرخ، خودش پنیر تازه
 هر کس که در این پنیر دست اندازه
 دستش شکند پنیر بماند تازه

در رباعی زیر، اعتراض و یک نوع طعنه زدن و نفرین عاشق بیچاره از معشوقه
 پیمان‌شکن می‌شویم:

من اومدن کوی توره بس کردم
 من چنگه به دامن تو ناکس کردم
 ناکس که بُدی به ناکسان دل دادی
 تو قبله شوی نمازه من بس کردم

در تعدادی از رباعیات واژه سبب و سبب سمرقند فراوان و مناسب و زیبنده به کار
 رفته است که بیاض رباعی را گویا تبدیل به باغی پرشکوفه و سرسبز کرده است و از این باغ

پیوسته بوی خوش میوه‌های بهشتی به مشام جان می‌رسد و سیبهای سرخ و سفید و گلابی و خوبانی (نوعی سیب سرخ) در حال جلوه‌گری و دل ربودن می‌باشند.

گویندهٔ این سلسله رباعی‌ها برای وصف دلدار خود بهتر از سیب، آن هم سیب سمرقند که در لذت و سیرابی و زیبایی در جهان همتا ندارد، تشبیه شایسته‌تر از آن نجسته است، در حالی که در ادبیات کلاسیک اساساً زنخدان دوشیزه به سیب تشبیه می‌شود، نه خود او. اما به کار گرفتن واژهٔ یادشده جهت بیان درد دل گوینده حالت طبیعی و حتی نادری در ادبیات عامیانه است. به طور مثال:

ای سیب سمرقندی به بویت مستم
 عهدی که تو کرده‌ای به عهدت هستم
 قولی که تو داده‌ای پشیمان نشوی
 بدعهدی کنم کلام حق در دستم

ارزش معنوی رباعی مذکور را مصرع آخر با نحو احسن بالا برده است. رباعی دیگر نیز حاکی از الم‌های زخم خنجر عشق است و اینجا نیز شکوهٔ عاشق از بی‌رحمی و زخمهای نهانی است که باز هم «سیب سمرقندی» یا «لعل بدخشانی» او را بر دل نهاده‌اند:

ای سیب سمرقندی سرت پیدا نیست
 ای لعل بدخشانی دلت با ما نیست
 خنجر زده‌ای راست میان جگرم
 خون می‌رود و جراحتش پیدا نیست

در برخی از مناطق سرزمین تاجیکستان در گذشته مرسوم بوده است که دلدادگان برای اظهار محبت قبل از خواستگاری و اجرای دیگر مراسم ازدواج بدون آنکه حرفی از محبت بر زبان آورند، به یکدیگر سیب هدیه می‌کرده‌اند:

سیبی که تو داده‌ای تمامش خال است
یکروزه جدایی بر سرم صد سال است
سوگند بخورم ب‌الله تو باور نکنی
این چهره زرد من گواه حال است

شکوه از جدایی و اندوه و غم دوری از وطن بخش عظیمی از ادبیات شفاهی تاجیک، بویژه دوبیتی‌ها و رباعیات مردمی را در بر می‌گیرد و خواننده را وادار به اندیشه می‌سازد که هیچ قومی مثل مردم ما به این حد زهر غربت و درد فرقت نچشیده است. از سوی دیگر به زادگاه و یار و دیار خویش سخت پابند بوده و حتی از یک منطقه به دیگر گوشه میهن خویش مسافرت کردن برایش عذاب الیم بوده است:

چرخا فلکا مرا به چرخ آوردی کولاب بودم مرا به بلخ آوردی
کولاب بودم آب شیرین می‌خوردم سرگشته مرا به آب تلخ آوردی

می‌توان گفت که کولاب و بلخ هر دو تقریباً همجوارند و بخش‌هایی از سرزمین پهناور ختلان محسوب می‌شوند که اکنون یکی در تاجیکستان و دیگری در افغانستان است. اما همین دوری اندک هم برای سراینده رباعی بالا قابل تحمل نیست. او از چرخ فلک شاکی است و به یاد آبهای شیرین دیارش فریاد جانسوز در گلو دارد.

معمولاً در گذشته مردم کوهستان جهت پیدا کردن کار و دریافت رزق و روزی خانواده رو به شهرهای دور می‌آورده‌اند و این دوری برای هر دو جانب موجب ایجاد فراقنامه‌هایی می‌شد که از بیانشان بوی دل سوخته بر فلک می‌پیچید. به طور مثال:

جانانه بهار شده‌ست کی می‌آیی؟ وقت گل خار شده‌ست کی می‌آیی؟
تو وعده به برفهای زمستان دادی برفا همه آب شده‌ست کی می‌آیی؟

آنها در شهرهای عظیم و پرزرق و برق گویی لحظه‌ای بی یاد وطن نزیسته‌اند و فریاد دل غریبان را هنوز هم توسط سروده‌های خود به گوش ما می‌رسانند. به طور مثال رباعی ذیل حدود یکصد و سی سال قبل توسط جد بزرگوار نگارنده، ملا عبداللّه خودگینی در شهر تاشکند به یاد زادگاهش سروده شده است:

وای از سر شَرّه‌ها^{۱۲} و وای از آبش وای از سر شَخ زرد^{۱۳} و جای خوابش
یک بار خدا میسّرَم گُرداند صد بار مُرم به چشمه شیرایش^{۱۴}

زبان و سبک نگارش رباعیات تاجیکی به شیوه ادیبان کلاسیک ایران و ماوراءالنهر خیلی نزدیک است، اما در بعضی از رباعیات قافیه به شکل مثنوی آمده است، به عنوان نمونه:

دردی دارم ز درد دندان بتر است آه جگرم ز کندن جان بتر است
درد دل ما درد جدایی باشد آه دل ما زنده جدایی باشد

در این قبیل رباعی‌ها ابیات اول و دوم هماهنگی منطقی دارند و در تکمیل موضوع مطرح شده سهیم می‌باشند. در رباعی‌ها و دوبیتی‌های عامیانه چون برخی از آنها سروده اشخاص بی‌سواد یا کم‌سواد می‌باشند و اغلب فی‌البداهه سروده شده‌اند، توجهی به قافیه و وزن نشده است، مثلاً:

این سیبک نقاشی‌ره آب آورده‌ست بوی گل سنجد شمال آورده‌ست
بوی گل سنجد است یا بوی بهار ما را به مسافری خدا آورده‌ست

پی‌نوشتها:

۱. اشاره به یک رباعی از ابوعلی سینا و بیتی از غزل حافظ است.
۲. تعبیر از ادیب روس گورکی می‌باشد.
۳. بیاض فولکلور تاجیک، کتاب یکم، دوشنبه، ۱۹۸۵، ص ۷.
۴. این رباعی در سنگ مزار شرف‌الدین، عارفی در کوهستان یغناپ که مربوط به سال ۱۴۶۲ م می‌باشد، از سوی خطاط سلطان حسین حک شده است.
۵. در بعضی منابع این رباعی به حکیم عمر خیام نسبت داده شده است.
۶. دوبیتی: استاد بیت را در نظر دارد.
۷. لایق شیرعلی «رباعی‌سرایی کجا شد»، گاهنامه «مردم‌گیاه»، شماره ۱، ۱۳۷۱.
۸. گدیه‌آور: مشتق از گدا و گدایی.
۹. پیلته: رشته بافته شده از نخ یا پنبه، فتیله.
۱۰. وناغ: رشته.
۱۱. راجع به درد دندان تاجیکان باز گویند:
درد دندان دارم و دندان به دندان مانده‌ام
طاقت در دوش ندارم ششسته حیران مانده‌ام
۱۲. نام مکانی در کوهستان مسچاه.
۱۳. نام مکانی در کوهستان مسچاه.
۱۴. چشمه شیراب: مکانی و چشمه‌ای در زادگاه شاعر.